

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید - سال ششم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۹ - شماره پيوسته ۲۸

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در افسانه‌های تخیلی بختیاری

(مطالعه موردی: قصه گنجشک به لهجه محلی فارسانی)

(ص ۱۱۷-۱۳۳)

حمزه محمدی ده چشمه (نویسنده مسئول)^۱، حمید رضایی^۲، الهام محمودی^۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۲۹

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

افسانه‌های بختیاری با گویشی ساده و نزدیک به زبان فارسی و با تلفیقی از زبان محلی روایت می‌شوند. این در حالی است که در بیان وجوه دیگر ادبیات عامه؛ یعنی زبان‌زدها و ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها و قصه‌ها، پایه اصلی در روایت، گویش منطقه مورد نظر است. قصه‌های بختیاری علاوه بر نزدیکی زبانی با افسانه‌های مناطق مرکزی ایران، از شباهت معنایی و ساختاری برخوردارند؛ به طوری که با انجام تغییراتی اندک در این افسانه‌ها، می‌توان اغلب آن‌ها را به متل‌هایی قابل فهم برای شنوندگان و مخاطبان دیگر مناطق تبدیل کرد. جمع‌آوری این گونه قصه‌ها گذشته از اهمیتی که در زمینه مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ اجتماعی اقوام و... دارد، از نظر زبانی؛ یعنی در برگرفتن نحو، واژگان و نوع تلفظ آن‌ها، از اهمیت شایانی برخوردار است؛ چراکه با حفظ و ضبط این قصه‌ها می‌توان ساختار نحوی، واژگان و تلفظ آن‌ها را ثبت کرد و در دوره‌ای که بیشتر گرایش به استفاده از زبان رسمی است و کم‌کم لهجه‌ها و گویش‌ها در حال نابودی هستند، از این طریق به حفظ لهجه‌ها و گویش‌های مختلف کمک کرد. بر همین اساس، در این پژوهش یکی از افسانه‌های محلی بختیاری (قصه گنجشک) به لهجه فارسانی جمع‌آوری و آوانویسی گردیده و سپس با استفاده از روش توصیفی و تحلیل محتوا، عناصر داستانی در این قصه، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. با توجه به از بین رفتن بسیاری از لهجه‌ها و گویش‌ها در عصر جدید، هدف از پژوهش پیش رو ضرورت حفظ این گونه قصه‌ها و گویش مورد استفاده در آن‌هاست.

کلمات کلیدی: ادبیات شفاهی، افسانه‌های محلی، گویش بختیاری، عناصر داستانی، قصه گنجشک.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. Email: hamzehm661@gmail.com

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، ایران. Email: faanid2003@yahoo.com

^۳ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، ایران. Email: mahmoodi64@gmail.com

۱. مقدمه

افسانه که در کتب لغت، مترادف واژه‌های «قصه» و «اسطوره» به کار رفته است، از لحاظ ادبی به سرگذشت یا رویدادی خیالی از زندگی انسان‌ها، حیوانات، پرندگان یا موجودات وهمی چون دیو و پری و غول و اژدها اطلاق می‌شود که با رمز و رازها و گاه مقاصد اخلاقی، آموزشی توأم است و نگارش آن بیشتر به قصد سرگرمی و تفریح خوانندگان انجام می‌گیرد. قصه و افسانه، قدمتی به درازای زندگی بشر دارد و از همان زمان‌های گذشته تاکنون، این نوع، محملی بوده است برای بیان دغدغه‌ها، بایدها و نبایدها، خواسته‌ها، باورها و امیال انسان در گذر زمان. بنابراین می‌توان گفت از جمله ابزارهای مهمی که از طریق آن، می‌توان به شناخت نوع زندگی مردم دست یافت و اطلاعات ارزنده‌ای در زمینه‌های مختلف به دست آورد، قصه‌های هر قوم و ملتی هستند؛ چراکه در دیگر منابع از جمله تاریخ، بیشتر به زندگی طبقه خواص و مسائل کلی زندگی پرداخته شده است؛ اما در قصه‌ها، زندگی همه طبقه‌های اجتماعی از جمله عوام با جزئی‌ترین مسائل ترسیم شده است. در حقیقت، قصه‌ها از مهم‌ترین منابعی هستند که مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و ادیبان می‌توانند از طریق آن تاریخ اجتماعی یک ملت یا قوم را به رشته تحریر درآورند و به بررسی مسائل زبانی بپردازند. «قصه، نمودار قسمت مهمی از میراث فرهنگی هر قوم و ملتی است. ارزش‌های سنتی و زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی و همچنین حوادث و سوانح اجتماعی جدید در آن انعکاس پیدا می‌کند. تحقیق و مطالعه در قصه‌های ملل، از طرفی به این علت مهم است که بتوان به برداشتهایی از زندگی که مبنا و پایه این قصه‌هاست، پی برد و از جانب دیگر، روابط بین فرهنگ‌ها را کشف کرد؛ زیرا از یک سو می‌توان از گستردگی و انتشار هر یک از انواع قصه و بُن‌مایه‌های آن به مسائل مشترک بین همه اقوام و ملل و حتی سراسر بشریت پی برد، از جانب دیگر با تدقیق در طُرُق سیر و سفر قصه‌ها، می‌توان به مبادی و منابع اجتماعی آن‌ها دست یافت؛ منابعی که قسمت اعظم قصه‌های روایت شده امروزی از آن‌ها گرفته شده است» (مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۵).

گذشته از اهمیتی که جمع‌آوری قصه‌ها در زمینه مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ اجتماعی اقوام و ... دارد، از نظر زبانی یعنی در برگرفتن نحو، واژگان و نوع تلفظ آن‌ها، از اهمیت شایانی در ساختار قصه‌ها برخوردار است؛ چراکه با حفظ و ضبط قصه‌ها می‌توان ساختار نحوی، واژگان و تلفظ آن‌ها را ثبت کرد و در دوره‌ای که بیشتر گرایش به استفاده از زبان رسمی است و کم‌کم لهجه‌ها و گویش‌ها در حال نابودی هستند، از این طریق به حفظ لهجه‌ها و گویش‌های مختلف کمک کرد.

با توجه به ضرورت حفظ افسانه‌های عامیانه و نقش آن‌ها در تثبیت فرهنگ بومی و میراث ملی، در این پژوهش کوشیده شده است یکی از قصه‌های محلی بختیاری در شهر فارسان با عنوان «قصه گنجشک»، با همان لهجه رایج، ثبت و تحلیل شود تا هم از این طریق، به تحلیل فرهنگ رایج در

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۱۹

این‌گونه قصه‌ها پرداخته شود و هم تا حدودی با توجه به از بین رفتن بسیاری از لهجه‌ها و گویش‌ها در عصر جدید، این کار اقدامی باشد برای حفظ لهجه فارسانی و بختیاری رایج در این منطقه.

۱-۱. روش پژوهش

برای جمع‌آوری قصه «گنجشک»، از روش تحقیق میدانی و مصاحبه استفاده گردیده است. پس از جمع‌آوری، کوشیده شد تا قصه به همان صورتی که تلفظ می‌شده، آوانگاری و نوشته شود. در ادامه، قصه مورد نظر به روش توصیفی و تحلیل محتوا مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه قصه‌های موجود در فرهنگ بختیاری تحقیق‌های گوناگونی انجام شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. در بیشتر این پژوهش‌ها، تنها به کار جمع‌آوری قصه‌ها پرداخته شده است؛ به عنوان مثال:

۱. کتاب افسانه‌های بختیاری از ویکتوریا دقیقیان، (۱۳۸۵)، تهران: نشر روشن. در این مجموعه تعدادی از مثل‌های بختیاری با برخی از این عناوین گردآمده است: «تمتی»، «برد و گردو»، «تبل پا زردآلو»، «دختر چوپان و شاهزاده»، «داستان خرس و روباه»، «گل‌گیس»، «درخت نارنج»، «خواهر ملک احمد» و «شاهزاده قورباغه». گفتنی است در پایان هر مثل، نام راوی بعضاً با ذکر سن و طایفه وی آمده است. به تصریح پژوهشگر، قصه‌ها بیشتر از زبان انسان‌ها روایت شده‌اند.

۲. کتاب افسانه‌های مردم بختیاری از کتابون لیموچی. (۱۳۸۵)، تهران: انتشارات بازی‌تیگر. مثل‌ها و افسانه‌های این کتاب ارزشمند، خود، گویای بخش اندکی از افسانه‌ها، قصه‌ها و مثل‌های فراوان ادبیات شفاهی بختیاری است که هنوز هم رایج هستند، و از آنجایی که کمتر ثبت و ضبط شده‌اند، با مرگ هر یک از این راویان - که بیشتر کهنسال هستند - با خطر فراموش شدن بخش مهمی از این ادبیات ارزشمند، مواجه هستیم.

۳. کتاب اوسانه‌های لردگان از جهان‌بخش طهماسبی. (۱۳۹۱). شهرکرد: انتشارات نیوشه. طهماسبی در این کتاب علاوه بر شرح مقدمه مفصل درباره دانش عوام و افسانه و مثل و ویژگی گویش منطقه، به تحلیل و بررسی تک‌تک این افسانه‌ها می‌پردازد. اوسانه‌های لری براساس گروه‌های سنی تقسیم‌بندی شده و در نوع خود نخستین مجموعه درباره افسانه‌های لری چهارمحال و بختیاری است. بنابراین، تاکنون هیچ پژوهش مستقلی به بررسی، جمع‌آوری و تحلیل قصه‌های عامیانه تخیلی در حوزه فرهنگ بختیاری نپرداخته است و پژوهش حاضر به‌عنوان نخستین تحقیق در این حوزه انجام می‌گیرد.

۱-۳. گویش بختیاری

از نظر بررسی‌های زبانی، در کتاب تاریخ زبان فارسی، دکتر خانلری درباره گویش بختیاری می‌نویسد: «در کوهستان بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس قبیله‌های بختیاری، مَمَسَنی و بویراحمدی به گویش‌هایی سخن می‌گویند که با کُردی خویشاوندی دارد؛ اما هیچ‌یک از شعبه‌های آن درست یکسان نیست و میان خود آن‌ها ویژگی‌ها و دگرگونی‌هایی وجود دارد که هنوز با دقت، حدود و فواصل آن‌ها مشخص نشده است؛ اما معمول چنین است که همه گویش‌های لری و بختیاری را جزو یک گروه به شمار می‌آورند» (خانلری، ۱۳۷۴: ۵۰). گویش بختیاری در تقسیم‌بندی گویش‌ها، جزء گویش لُر بزرگ است که گویش لُر بزرگ نیز ریشه در زبان هند و اروپایی دارد. «گویش لُر بزرگ خود به دو شاخه تقسیم می‌شود: الف) گویش‌های مَمَسَنی و کهگیلویه‌ای ب) گویش بختیاری» (اشمیت، ۱۳۸۳: ۵۶۳). در گویش بختیاری سه لهجه رایج است: ۱- لهجه خشن چهارلنگ؛ ۲- لهجه منعطف‌تر هفت‌لنگ ۳- لهجه دیناران که ادغامی از دو لهجه چهارلنگ و هفت‌لنگ است (صالحی، ۱۳۶۹: ۱۴).

محققان مختلف البته نظرهای مختلفی تاکنون درباره ریشه‌های این گویش بیان کرده‌اند: برخی زبان لُر را جزو گویش‌های ایرانی دوره جدید دانسته‌اند؛ و عده‌ای آن را بازمانده زبان پهلوی دانسته‌اند (قبیری، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۰). مهمترین ویژگی‌های زبان گویشوران بختیاری عبارت است از: دستورپذیر بودن، صراحت، کوتاه‌گویی، حذف برخی از الفاظ و جای‌گزینی اشاره‌های معنادار، منعطف و گیرا بودن، پذیرش محدود واژه از زبان‌ها و گویش‌هایی مانند ترکی، مغولی، عربی و لاتین (همان: ۴۳).

۱-۴. شهرستان فارسان و گویش رایج در آن

شهرستان فارسان با مرکزیت شهر فارسان در فاصله ۳۵ کیلومتری شهرکرد (مرکز استان چهارمحال و بختیاری) قرار دارد. «مساحت آن حدود ۵۵۸ کیلومتر مربع و جمعیتش تقریباً ۱۰۰ هزار نفر است. این شهرستان شامل سه بخش، شش شهر و پنج دهستان، با ارتفاع بیش از ۲۱۰۰ متر از سطح دریا به مرکز بیلاق‌نشین ایل بختیاری معروف است» (عسگری و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۲). مردم شهر فارسان اغلب از نژاد بختیاری هستند و به زبان بختیاری سخن می‌گویند؛ به طوری که واژه‌هایی از زبان پهلوی هنوز در این زبان و تداول عامه مردم رواج دارد. این شهرستان از دوره‌های قدیم تاکنون مرکز طوایف مختلف بختیاری بوده است و بدین سبب مردمی از طوایف مختلف بختیاری در این شهر زندگی می‌کنند. یافته‌های باستان‌شناسان نشان می‌دهد که فارسان، از جمله شهرهایی بوده که از زمان‌های قدیم تاکنون از اهمیت خاصی برخوردار بوده است؛ بنابراین با توجه به بافت و قدمت تاریخی می‌توان گفت این شهرستان، از جنبه تاریخی از شهرستان‌های بسیار مهم استان چهارمحال و بختیاری است.

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۲۱

همچنین در این شهرستان بسیاری از مردم هنوز آداب و رسوم گذشته خود را که مربوط به هزاران سال پیش است، حفظ کرده‌اند که این امر، خود می‌تواند موضوع تحقیقات گسترده‌ای باشد.

۲. بحث

۲-۱. اهمیت قصه‌گویی و افسانه‌ها و ضرورت حفظ آن‌ها

سنت قصه‌گویی که به اندازه عمر انسان قدمت دارد، از جنبه‌های مختلف اهمیت دارد. هم در تحقیقات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی به آن توجه می‌شود و هم در دیگر تحقیقات مانند زبان‌شناسی و روان‌شناسی. «قصه جزء مهمی از میراث فرهنگی هر قومی به شمار می‌رود. در قصه ارزش‌های سنتی و پس‌زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی هر قوم و حوادث و سوانح اجتماعی جاری، انعکاس می‌یابد» (الول ساتن، ۱۳۸۴: ۱۲). با مطالعه قصه‌ها، هم می‌توان به برداشت‌های خاص یک قوم از زندگی پی برد و هم می‌توان روابط موجود بین اقوام و فرهنگ‌ها را کشف کرد (همان: ۱۲). قصه همواره یکی از ابزارهای مهم اصلاح رفتار انسان محسوب می‌شده است؛ به گونه‌ای که در قرآن در آیه‌ها و سوره‌های متفاوت از جمله سوره آل عمران و کهف برای اصلاح رفتار افراد، داستان‌ها و قصه‌های گذشتگان نقل شده است. روان‌شناسان مختلفی مانند اریکسون و بندورا به این نتیجه رسیده‌اند که قصه نقش مهم و تأثیر زیادی بر رفتار خوانندگان و شنوندگان آن به خصوص کودکان به عنوان مخاطبان اصلی آن دارد و به این نتیجه رسیده‌اند که «قصه‌گویی ابزاری مفید و مؤثر به منظور اصلاح رفتار و سازگاری و کنترل هیجان‌های کودکان محسوب می‌شود» (همای، ۱۳۸۵: ۵). عبدالحسین زرین‌کوب درباره اهمیت قصه‌ها معتقد است «افسانه‌ها و قصه‌ها بی‌شک پرمعنی‌ترین آفرینش‌های هنری است در تمدن‌های گذشته. قصه‌ها نقش بسیار مهمی در ایجاد تپ‌های جاودانی ادب داشته‌اند و در واقع خمیرمایه بسیاری از قهرمان‌های عظیم داستان‌ها، از همین منابع اخذ شده است و همین منابع در آینده نیز منبع الهام خواهند بود. همچنین در زمینه شعر، شاعران زیادی در ابداع قطعات تازه از قصه‌ها الهام گرفته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۶۲-۱۶۱).

از نظر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز قصه‌ها از اهمیت بسیاری برخوردار هستند؛ چنان‌که بسیاری از مسائلی را که درباره جوامع گذشته نیاز است و منابع رسمی مانند تاریخ هیچ اطلاعاتی در آن مورد ارائه نمی‌دهند، می‌توان از طریق قصه‌ها به آن‌ها پی برد. در حقیقت قصه‌ها نقش مهمی در بررسی تاریخ اجتماعی هر قومی دارند و از طریق آن‌ها می‌توان به بسیاری از آداب و رسوم، بایدها و نبایدها و ... پی برد. «داستان‌های عامیانه از زندگی توده مردم سرچشمه می‌گیرد و به همین سبب با آن پیوندی ناگسستنی دارد و از این راه است که می‌توان به آداب و رسوم مردم، طرز لباس پوشیدن، غذا خوردن، مهمانی، معاشرت و نشست و برخاست آن‌ها با یکدیگر پی برد» (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

بنابراین، قصه‌های عامیانه، کلید دست‌یابی به باورها و فرهنگ قومی‌اند و در واقع این قصه‌ها شناسنامه و هویت فرهنگی هر ملت شمرده می‌شوند. از جمله مسائلی که می‌توان با کلید قصه‌های عامیانه بدان دست یافت، پی بردن به باورهای آغازین مذهبی از طریق پیگیری آداب و رسوم و آیین‌های موجود در آن‌هاست. اعتبار بخشیدن به عقاید و آداب و مراسم قبیله‌ای یکی دیگر از نقش‌های فولکلور است» (پراب، ۱۳۷۱: ۲۱).

آنچه حفظ این قصه‌ها را بیش از پیش ضروری کرده است، تغییر فرهنگ جامعه ایرانی به‌خصوص متأثر از مدرنیته است؛ «تحوّل اجتماعی که در آغاز قرن بیستم صورت پذیرفت، موجب دگرگونی روش زندگی و مشغولیات ما شد. با نفوذ رادیو و سینما و اکنون تلویزیون، هزاران افسانه‌ای که قرن‌ها سینه به سینه نقل گشته بود، به‌واسطه عدم تکرار و تداعی از خاطره‌ها زُدوده شد و آداب و رسوم بومی هر شهر و دهی جای خود را به تقلید از زندگی ماشینی و صنعتی - که تلویزیون و رادیو پیامبران آن بودند- داد. امروزه نه‌تنها شیوه زندگی‌مان تا حدی اصالت و معنویت ایرانی خود را از دست داده؛ بلکه تزئینات منزل و اثاث خانه‌هایمان نیز مخلوطی از هنر و محصولات اروپایی و ژاپنی و آمریکایی است و اگر فرش ایرانی از خانه‌ها جمع شود، هیچ دو خانه ایرانی وجه مشترک فولکلوریک و اصیل ملی با یکدیگر نخواهد داشت» (لریمر، ۱۳۵۳: ۱۹).

۲-۲. افسانه و قصه در فرهنگ بختیاری

«در فرهنگ بختیاری که برای قصه، افسانه و داستان از لفظ مَثَل استفاده می‌شود» (قنبری‌غدوی، ۱۳۹۱: ۲۰۹)، قصه از جایگاه خاصی برخوردار است. در این فرهنگ، قصه‌ها جایگاه خاصی دارند و بسیاری از باورها و خواست‌های این قوم در قصه‌ها انعکاس یافته است. در فرهنگ بختیاری هدف از بیان قصه‌ها، علاوه بر جنبه سرگرمی، نقش آموزشی و تعلیمی آن‌هاست. «با توجه به این‌که اکثر قصه‌ها را زنان نقل کرده و کودکان شنوندگان قصه‌ها هستند، ناقلان می‌کوشند بسیاری از بینش‌های قوم را درباره مسائل مختلف - از جمله نحوه آفرینش موجودات، روابط انسان‌ها با یکدیگر، انتظارات از زنان و مردان و صفت‌های پسندیده و مذموم - برای کودکان بیان کنند و آنچه را کودک در زندگی آینده به آن نیاز دارد، به آن‌ها آموزش دهند. در حقیقت در این فرهنگ، ادبیات کودکان و نوجوانان همین قصه‌ها و افسانه‌ها هستند و از طریق این بخش از فرهنگ است که مسائل مختلف برای کودکان نهادینه می‌شود» (رضایی و ظاهری، ۱۳۹۴: ۵۱).

در افسانه‌های بختیاری، هم شخصیت‌های تاریخی حضور دارند؛ مانند شاه‌عبّاس صفوی در قصه «شاه‌عبّاس و مادر فقیر» یا «سمعون جهود» و «خواجه نعمان» (حسین‌پور، ۱۳۹۱: ۱۹۸) یا شخصیت‌های دیو و پری در قصه‌هایی همچون «تمتی» و «دختر شاه پریان و ملک محمد». همچنین شخصیت‌هایی از طبقه‌های مختلف از زن و مرد در این قصه‌ها حضور دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به قصه‌های

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۳۳

«تبل پا زردآلو، سنگ صبور، شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی، ددر گاپون و پادشاه، بابا خارکش، علی میش‌زا و زن بابا» مراجعه کرد. نکته مهم این‌که در این قصه‌ها شخصیت‌های زن حضور پررنگی دارند و معمولاً نقش آن‌ها مثبت است، برخلاف آن‌چه مارزلف درباره شخصیت زن در قصه‌های ایرانی گفته است. «برخلاف نظر مارزلف که بیان کرده بود زنان قصه‌های ایرانی خیلی کم صفات مطلوب دارند، در این قصه‌ها زنان، بیشتر صفات مطلوب دارند. صفات‌های به‌کاررفته برای زنان شامل ۶۷٪ صفات‌های مثبت و ۳۳٪ صفات‌های منفی است» (رضایی و ظاهری، ۱۳۹۴: ۶۵). شخصیت‌های حیوانی نیز در قصه‌های بختیاری فراوانی زیادی دارد «حیوانات و جانورانی که در متل‌ها و قصه‌های بختیاری می‌آیند، بیشتر همان‌هایی هستند که در طبیعت وحشی اطراف آن‌ها زندگی می‌کنند؛ مثل گرگ، شیر، پلنگ، روباه، خرس و مار. گاهی نیز حیواناتی چون مار هفت‌سر، اژدها و آفعی نیز در این قصه‌ها راه می‌یابند؛ اژدهای هفت‌سر که در افسانه‌های بختیاری نیز وجود دارد، در متل‌های فولکلوری، نقش آفرینی می‌کند» (قنبری، ۱۳۹۱: ۲۱۱).

۲-۳. قصه گنجشک به گویش بختیاری (لهجه فارسانی)

«متل بنگشده»

"matale bengešd"

روزی بی روزگاری بی، پُشدِ حموم گِیچالی بی. گِیچالِ ناهمواری بی. آقایی، آقایی ایگرد و تيله‌ای، تيله‌ای ایگرد. پنجابی گوشد لاغری مو بُخورم یا باقری، تو بُخوری که چاق‌تری.

ruzi bi ruzegāri bi. pošde hamum geyčāli bi. geyčāl-e nāhomvāri bi. āqāyi āqāyi ikerd. Tileyi tileyi ikerd. panjābi gušd lāyari mo boxorom yā bāqeri, to boxori ke čāqtari.

پی بِنگشدی بی پی خاری رَهده بی به پاس. هر کار ایگرد نیدرومه. همو چو ز بُرگه نَشسده بی، دی پی دالویی مین ایوون نون ایپزه

yey bengešdi bi yey xāri rahde bi be pās. har kāri ikerd nideromah. hamučo ro borge nešasde bi, di yey dāluvi min eyvun nun ipaze

رَه پیس گد ای دالو، خار ته پامه بکن بون مین تنیرت نون باس پیژ دسد آخر پی نون بدم جاس. دالو خار ته پاسه کند پسد مین تنیر.

rah pišes god ey dālu xār tah pāme bekan bovan min taniret nun bās bepaz dasd āxer yey nun bedom Jās. dālu xār tah pāse kand besd min tanir.

نوناس که پُهد تموم وای، بِنِگشْد گُ دالو پِه نون مونه بَدِه! دالو گُ د پِ می خار تَه پا تو چی چی بی؟! تازه تو وای بی چیم بَدی مُو که آ تَه پات کَنْدَمِس!

nunās ke pohd tamum vāy, bengešd god dālu pa nun mone bede! dālu god Pa mey xār tah pā to čiči bi! tāze to vāy yey čiyam bedi mo ke a tah pāt kandomes!

همی طور که سُد با بِنِگشْد جَر و بَحْث ایکرد، نونانم چید لا بی بُشقه که بوورِسون بِلِسون مین گنجِه. بِنِگشْدَم هَشْد تا خو جَمِسون کَرْد و قشنگ چیدِسون ری هَم و گیلا بُشَقِنِه گِرِه زِد که وَرْدارِسون.

hamitor ke šod bā bengešd jar vo bahs ikerd, nunānam čid lā yey bošqe ke bovaresun belesun min ganje. bengešdam hešd tāxu jamesun kerd vo qašang čidesun ri ham vo gilā bošqane gere zad ke vardāresun.

گُ «ایور جیگم. اوور جیگم نونا دالونه وَرْدارم وُ دَر جیگم» که بی دَفِه پَر ز و بُشَقِه نونینه وَرْداشد وُ فِر ز رَه.

god “ivar jikom ovar jikom nunā dālune vardārom vo darjikom” ke yey dāfe par za vo bošqe nunine vardāšd vo fer za rah.

همی طور که مین آسَمون فِر ایزَه دی چُپونی داره پِشِگِل تیلیت ایگنه مین شیر که بُخورِه. رَه پَهلیس نشست و گُد چه پِشِگِل تیلیت ایگنی؟

hamitor ke min āsemun fer izah di čopuni dāre pešgel tilit ikone min šir ke bošqore. rah pahlis nešast vo god če pešgel tilit ikoni?

چُپون گُد آخه نون نازم. بِنِگشْد گُد مُو نون ایدمِت جا پِشِگِل تیلیت کُن اَمّا اوسا وای بی قوچ بَدیم جاسون. چُپون گُد باش.

čopun god āxe nun nārom. bengešd god mo nun idomet jā pešgel tilit kon ammā osā vāy yey quč bedim jāsun. Čopun god bāše

بِنِگشْد بُشَقِه نونین داد به چُپون واسدا هَموچو تا چُپون پِشِگِلان آ مین شیر دِرورد بَجاسون نون تیلیت کَرْد و خورد تا سیرایی.

bengešd bošqe nunine dād be Čopun vāsdā hamučo tā čopun pešgelān a min šir dervord bejāsun nun tilit kerd vo xord tā sirāyi.

بِنِگشْد گُد حالا قوچ بَدَم. چُپون عَصَوانی وای گُد بَر شَرْتِه بکن قوچ کُجِه بی! بِنِگشْد گُد نیدی؟ چُپون گُد نه که نیدم!

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۲۵

bengešd god hālā quče bedom. čopun asavāni vāy god bere šarrete bekan quč koje bi! bengešd god nidi? čopun god na ke nidom!

بَنگَشْد گُذ «ایوَر جِیگَم، اووَر جِیگَم قوچ گَلَنه وَر دَاژ دَر جِیگَم». اَپَهلی چُپون فر زُ و قوچ گَلَنه وَر دَاشد
رَه وَرَه تا رِسی بی جای.

bengešd god “ivar jikom ovar jikom quč galane vardāro darjikom”. a pahli čopun fer za vo quč galane vardāšd rah vo rah tā resi yey jāyi.

دی عاریسه وُ بی سگینه اُورِدنه ناها عاریس دِر اَز س کِرِدنه ایخون سَرِس بُرن اَهمو بالا داد زُ: سَرِ سگینه
نَبَرِت، مَو قوچ اُورْدِمه.

di ārisiye vo yey sagine ovordene nāhā āris derāzes kerdene iḫon sares boren a hamu bālā dād za: sare sagene naborit, mo quče ovordome.

قوچ دَاِسُون گُذ: حالا شما چی چی ایدیت به مَو؟ گُذِن بی پُشقاو پَلو سَرِ قوچه که بریدن. بَنگَشْد گُذ:
حالا پُشقاو پَلو مَونه بدیت. گُذِن: بَرِ دُنبال قِرَّت تا حُتَم نَکَشْدِمِه!

quče dādesun god: hālā šomā čiči idit be mo? goden yey pošqāv pelov sare quče ke boriden. bengešd god: hālā pošqāv pelov mone bedit. goden: bere donbāl qerret tā xotam nakošdime!

بَنگَشْد گُذ هَم یُو مَزْمِه؟! گُذِن هَم یُو که حُوتِه نَکَشْدِمِه بَرِه بی چی نَزْد کُن. بَنگَشْدَم گُذ پَ حالا
واسدیت وُ سِیل بُکُنید!

bengešd god ham yo mozzome?! goden ham yo ke xote nakošdime bere yey či narz kon. bengešdam god pa hālā vāsdit vo seyl bokonid!

فِر زُ وُ گُذ «ایوَر جِیگَم اووَر جِیگَم عاریسه وَر دَاژم دَر جِیگَم». خلاصه عاریس دم ری همه وَر دَاشد وُ فِر
زُ رَه.

fer za vo god “ivar jikom ovar jikom ārise vardārom darjikom.” xolāse ārise dam ri hame vardāšd vo fer za rah.

رَه وَرَه تا رِسی بی جای دی بی تُشمالی نَشَسِدِه بی زیر بی درختی وُ دَا رِ ساز ایزنه. گُذ هِی تُشمال!
سَاژِت ایدی مَو تا عاریسومِه بَدْمِت؟

rah vo rah tā resi yey jāyi di yey tošmāli nešasde bi zir yey deraxti vo dāre sāz izane .god hey tošmāl! sāzet idi mo tā ārisome bedomet?

سازی آخدا خواسته گد بله. سازسه دا بنگشد و عاریسه اسده. بنگشدم رنشد ری شاخه درخت و هی ساز ایزه و ایخوند:

sāzi a xodā xāste god bale. sāzes dā bengešd vo ārise esda. bengešdam ra nešast ri šāxe deraxt vo hey sāz izah vo ixond:

«خازم دادم به دالو، دالو نون بم دا. نونه دادم به چپون، چپون قوچ بم دا. قوچ دادم به عاریس، عاریسن دادم به سازی»

xārom dādom be dālu, dālu nun bem dā. nune dādom be čopun, čopun quč bem dā. quče dādom ye āris, ārisen dādom ye sāzi

هی ساز ایزه و ایگو حالا مو ساز ایژم عاریس بووازه، حالا مو ساز ایژم بووازه عاریس. عاریس ویریسدا به بازسدن و دسدس هشد مین دست میره و ره سی خوئسون.

hey sāz izah vo igo hālā mo sāz izanom āris buvāze hālā mo sāz izanom buvāze āris. āris virisdā be bāzesdan vo dasdes hešd min dasd mire vo rah si hunasan.

قصه گنجشک

روزی بود، روزگاری بود. پشت حمام، گودالی بود. گودال ناهمواری بود. آقایی، آقایی می‌کرد. تیل‌های، تیل‌های می‌کرد. پنجابی گوشت لاغری، من بخورم یا باقری، تو بخوری که چاق‌تری. گنجشکی بود که خاری به پایش رفته بود. دید پیرزنی توی ایوان خانه نان می‌پزد. رفت پیشش، گفت: ای پیرزن! خار کف پای من را بکن و بینداز توی تنورت، نان باهاش بپز، دست آخر یک قرص نان در عوضش به من بده. پیرزن خار کف پایش را کند، انداخت توی تنور. نان‌هایش را تمام پخت. گنجشک گفت: پیرزن قرص نان مرا بده. پیرزن گفت مگر خار کف پای تو چی بود! تازه تو باید چیزی هم به من بدهی که آن را از کف پایت بکنم! در حالی که با گنجشک بحث و جدل می‌کرد، نان‌ها را هم دسته کرد، گذاشت توی بقچه و گوشه‌های بقچه را هم گره زد. آمد بقچه نان را بردارد و بگذارد توی گنجه که گنجشک گفت نان مرا نمی‌دهی نه؟! پیرزن هم گفت نه که نمی‌دهم! گنجشک گفت: «این‌ور جیگم اون‌ور جیگم نان‌های پیرزن را بردارم و درجیکم». بعد هم بقچه نان را برداشت، پر زد و رفت. همان‌طور که توی آسمان پرواز می‌کرد، دید چوپانی پشگل توی شیر ریخته تا بخورد! رفت پیش چوپان نشست و گفت چرا پشگل را با شیر مخلوط می‌کنی؟ چوپان گفت: چون نان ندارم. گنجشک گفت: من نان به تو می‌دهم که به جای پشگل با شیر مخلوط کنی، آن وقت باید یک قوچ به من بدهی. چوپان گفت: قبول. گنجشک بقچه نان را داد به چوپان و ایستاد همان جا تا چوپان پشگل‌ها را از توی شیر درآورد و

به‌جای آن، نان را با شیر مخلوط کرد و سیرخورد. گنجشک گفت: حالا قوچ مرا بده. چوپان عصبانی شد و گفت برو گم شو، قوچ کجا بود! گنجشک گفت: نمی‌دهی؟ چوپان گفت: نه که نمی‌دهم! گنجشک گفت: «این‌ور جیگم و اون‌ور جیگم، قوچ گله را بردارم و درجیکم». از پیش چوپان پَر زد و قوچ گله را برداشت، رفت و رفت تا رسید یک جایی که عروسی بود. یک سگ هم آورده بودند تا جلوی عروس سر بپزند. از همان بالا داد زد سر سگ را نبرید، من قوچ آورده‌ام! قوچ را داد و گفت: حالا شما چه چیزی به من می‌دهید؟ گفتند یک بشقاب پلو؛ هنگامی که سر قوچ را بریدند. گنجشک گفت: حالا بشقاب پلوی مرا بدهید. گفتند برو دنبال کارت تا خودت را هم نکشته‌ایم! گنجشک گفت همین مُزد من است؟! گفتند همین که خودت را نکشته‌ایم برو چیزی نذر کن. گنجشک گفت: حالا که این‌طور است پس بایستید و نگاه کنید. پَر زد و گفت: «این‌ور جیگم و اون‌ور جیگم عروس را بردارم و درجیکم». القصه، عروس را جلوی چشم همه برداشت و پرواز کرد. رفت و رفت تا جایی رسید که تُشمالی (ساززن) زیر یک درخت نشسته بود و داشت ساز می‌زد. رفت جلو و گفت: آهای تُشمال! سازت را به من می‌دهی تا عروس را به تو بدهم؟ تُشمال که چنین چیزی را از خدا خواسته بود، گفت: بله. سازش را داد به گنجشک و عروس را گرفت. گنجشک هم رفت و روی شاخه درختی نشست. درحالی‌که ساز می‌زد و می‌گفت: «خارم را دادم به دالو (پیرزن)، دالو به من نون داد. نان را دادم به چوپان، چوپان به من قوچ داد. قوچ را دادم یک عروس، عروس را دادم یک سازی». بعد رو کرد به تُشمال و عروس و گفت: حالا من ساز می‌زنم، عروس برقصد. عروس هم بلند شد و شروع کرد به رقصیدن؛ در حالی‌که رقص می‌کرد، دستِ تُشمال را گرفت و هر دو رفتند برای خانه.

۲-۴. تحلیل عناصر داستانی در «قصه گنجشک»

۲-۴-۱. شخصیت‌پردازی قصه

شخصیت اصلی این قصه، «گنجشک» است که از ابتدا تا انتهای داستان بدون تغییر باقی می‌ماند و حرکات و رفتار زشت خود را ترک نمی‌کند. «این‌گونه افراد به هیچ‌وجه حاضر به تأثیرپذیری از محیط اطراف نیستند و سعی در حفظ رفتارهای خود دارند» (پارسی‌نژاد، ۱۳۷۸: ۱۰۴). از سویی دیگر، این‌گونه شخصیت‌ها در قصه، شخصیت غیرانسانی یا غیربشری خوانده می‌شوند. «شخصیت‌های غیربشری موجوداتی شبیه انسان هستند» (سیگر، ۱۳۷۴: ۲۱۸). شخصیت گنجشک در این قصه نماینده انسان‌هایی است که با مکر و حيله می‌خواهند حقوق دیگران را پایمال کنند.

دیگر شخصیت‌های این قصه عبارتند از: «پیرزن»، «چوپان»، «تُشمال» و ... این‌ها شخصیت‌های واسطه‌ای هستند که در هر یک از مراحل قصه، بنابر اقتضای فضای قصه وارد داستان می‌شوند، اما هیچ‌یک در تغییر روند داستان، نقش کلیدی را ایفا نمی‌کنند. باید گفت که این

شخصیت‌ها، قراردادی و کلیشه‌ای هستند و خصوصیات ثابت و ایستایی دارند. «قصه به دنیای ذهنی و درونی و به تفکرات و ایده‌آل‌های آن‌ها کاری ندارد. این شخصیت‌های قالبی از خود هیچ تشخصی ندارند، ظاهرشان آشنا و گفته‌هایشان قابل پیش‌بینی است» (خدیش، ۱۳۷۸: ۲۲). افسانه را می‌توان روایتی ساخته ذهن بشر دانست که «خواسته‌ها و نیازهایش را در قالب شخصیت‌هایی فوق‌العاده مطرح می‌سازد تا بلکه بتواند توسط قهرمان افسانه به رؤیایها و آرزوهایش جامه عمل بپوشاند» (جهازی، ۱۳۸۸: ۲۳).

۲-۴-۲. پیرنگ

پیرنگ این قصه مانند بیشتر قصه‌های عامیانه، پیرنگی خطی و عادی است. «ساختار روایی داستان‌های عامیانه، بیشتر، خطی است که روایت، طبق معمول و به شیوه عادی پیش می‌رود؛ مثل بیشتر افسانه‌ها که از یک نقطه آغاز و به نقطه‌ای ختم می‌شوند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۵۶). پیرنگ قصه با رفتن گنجشک، پیش پیرزن و درخواست کمک از او برای درآوردن خار از پایش آغاز می‌شود. و در ادامه با ندادن نان به گنجشک، گنجشک مجبور می‌شود نان‌ها را از پیرزن بدزدد. در طول قصه و با برخورد گنجشک با شخصیت‌های دیگری چون: «چوپان» و «تشمال» همین روند تکرار می‌شود و داستان با کارهای زشت و ناپسند گنجشک همچنان ادامه یافته و به پایان می‌رسد. «قصه‌ها اغلب، دارای پیرنگ ضعیف و ابتدایی هستند؛ زیرا شناخت انسان از مسائل در هر دوره پیرنگ داستان‌ها را به‌وجود آورده، یعنی حوادثی که امروز پذیرفتنی نیست، در گذشته باورکردنی و معقول بوده است؛ مثلاً همین رابطه نزدیکی که میان انسان و حیوان و پرنده در قصه‌ها وجود دارد، برای انسان دیروزی قابل قبول بوده است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۱).

۲-۴-۳. لحن

لحن قصه گنجشک نیز عامیانه و محاوره‌ای است که درک و دریافت معنا و مضمون را برای مخاطب آسان می‌سازد. باید گفت که انتخاب لحن ساده و مناسب که با الفاظ و جملات ساده نیز همراه است، شنونده و خواننده را نسبت به پیگیری قصه و دریافت مفهوم، بیشتر راغب می‌کند. «نثر گفتاری یا محاوره‌ای، نثری است که در گفتگوی مردم به‌کار می‌رود و لغات و تعبیرات، خود به خود به زبان گوینده جاری می‌شود و معمولاً برای معنی و مفهوم بیان، انتخابی از میان لغات صورت نمی‌گیرد و مفاهیم به‌نحوی سهل و ساده، با رعایت قاعده‌های کلی زبان آدا می‌شود» (همان: ۱۲۶).

۴-۲-۴. فضا

فضای قصه با کمک خواستن گنجشک از پیرزن برای بیرون آوردن خار از پایش شروع می‌شود. پیرزن به درخواست گنجشک پاسخ مثبت می‌دهد، اما گنجشک به جای قدردانی از پیرزن، طلبکارانه از او می‌خواهد در ازای درآوردن خار از پایش، پیرزن قصه به او نان بدهد. این بار پیرزن، فضای قصه را عوض کرده و به درخواست گنجشک پاسخ منفی می‌دهد. در این فضا، گنجشک دست به کاری ناپسند زده و نان‌ها را از پیرزن می‌دزدد. باید گفت که فضای حاکم بر قصه‌های عامیانه، فضای خالی از توصیف است؛ چراکه همان‌گونه که در این داستان می‌بینیم، هیچ صحنه‌ای از وقایع قصه به وسیله راوی توصیف نمی‌شود و جزئیات نیز بیان نمی‌گردد. فضای این‌گونه قصه‌ها خالی از هرگونه حس تعلیق و نگه‌داشتن شنونده و خواننده در گره‌های داستانی است. «قصه به دنیای ذهنی و درونی و به تفکرات و ایده‌آل‌های آنان کاری ندارد. فضا و محیطی که در آن حوادثی برای آدم‌های قصه رخ می‌دهد، توصیف نمی‌شود» (خدیش، ۱۳۷۸: ۲۲).

۴-۲-۵. زاویه دید

نویسنده با یاری زاویه دید، موضوعی را نقل یا مطرح می‌کند. این نقل یا طرح موضوع ممکن است به شیوه اول شخص یا دوم شخص یا سوم شخص صورت بگیرد. زاویه دید در قصه‌های عامیانه، بیشتر سوم شخص بوده و داستان از زاویه دید بیرونی نقل می‌شود. «زاویه دید بیرونی در حوزه دانای کل یا عقل کل قرار گرفته است و نویسنده به قالب شخصیت‌ها می‌رود و خصوصیات روحی و خلقی آن‌ها را برای خواننده تشریح می‌کند؛ به عبارت دیگر، فکری برتر از بیرون، شخصیت‌های قصه را رهبری می‌کند و از نزدیک شاهد اعمال و افکار آن‌هاست و از گذشته، حال و آینده آن‌ها آگاه است و از افکار و احساسات همه شخصیت‌های داستان، باخبر است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۰۴-۳۰۳).

۲-۵. تحلیل جامعه‌شناسی قصه

قصه گنجشک با فعالیت و کار شروع می‌شود. جایی که پیرزن مشغول پخت نان و کار و تولید و تلاش برای ادامه زندگی است. بنابراین در این قصه، «پیرزن» نماد انسان‌هایی است که برای معیشت خویش تلاش و کوشش کرده و از پای نمی‌ایستند. این نکته قابل یادآوری است که کار و تلاش و اراده برای زندگی بهتر، مخصوص سن خاصی نیست؛ چراکه در این قصه، همان‌گونه که دیدیم پیرزنی برای ادامه روند زندگی، دست به پختن نان زده است. «گنجشک» به عنوان نماینده انسان‌هایی که در مسیر زندگی دچار مشکل شده و خاری به پایشان رفته، به سراغ پیرزن قصه می‌رود. با تقاضای گنجشک از پیرزن، وی به سرعت به گنجشک قصه کمک می‌کند تا خار از پایش بیرون آمده و مشککش را برطرف نماید.

تا این‌جای قصه همه چیز خوب پیش می‌رود. اما چون گنجشک تقاضای نامعقول دارد و در واقع، به جای سپاس‌گزاری از پیرزن، از او تقاضای جدیدتری (نان) می‌کند و پیرزن پاسخ منفی می‌دهد، قصه به سمتی می‌رود که شخصیت واقعی گنجشک نمایان می‌شود و گنجشک نان‌های پیرزن را می‌دزدد. این‌گونه انسان‌ها حاضرند حاصل دست‌رنج و زحمت دیگران را به نفع خود مصادره کرده تا بتواند خود را راضی نگه‌دارند. این انسان‌ها سست‌اراده و ضعیف هستند؛ چراکه قدرت رویارویی با مشکل را ندارند و به محض پیدا شدن مشکل، به دنبال ساده‌ترین راه‌حل و به‌نوعی بدترین روش می‌روند تا بتوانند به خواسته خود برسند. «گنجشک» نماینده انسان‌هایی است که دست به کارهای خلاف و ناپسند زده و مال دیگران را می‌خورند. این‌گونه آدم‌ها سرانجام با شکست مواجه می‌شوند؛ هرچند در این قصه سرانجامی برای گنجشک بیان نشده است. شاید یکی از اهداف و مقاصدِ راوی برای ذکر نکردن سرانجام گنجشک، واگذار کردن دریافت نتیجه به مخاطب قصه است تا از این راه، خواننده را درگیر کرده و او را به تفکر و تأمل وادارد. راوی می‌خواهد دنیای ذهنی مخاطب خود را درگیر داستان کند تا از این رهگذر بتواند مفهوم مورد نظر قصه را برایش راحت‌تر و ساده‌تر بازگو کند. این شیوه برای القای مفهوم مورد نظر، شدت تأثیرگذاری قصه را بیشتر می‌کند.

در این قصه گاهی حوادث خارق‌العاده رخ می‌دهد؛ اول این‌که گنجشک قصه ما حرف می‌زند و دیگر این‌که، قوچی قوی را از زمین بلند می‌کند و در جایی دیگر عروسی را می‌رُیاید. «در قصه‌ها، حیوانات و اشیاء با انسان حرف می‌زنند و انسان نیز با آن‌ها هم‌صحبت می‌شود. مثلاً غولی از کوزه کوچک بیرون می‌آید، انسان به‌صورت سنگ، درخت و حیوان درمی‌آید و آن‌ها به صورت انسان» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۱). همه این کارهای خارق‌العاده، به‌معنای راه‌یافتنِ راوی به دنیای ذهنی مخاطب - به‌ویژه - کودکان است. تسخیر دنیای درونی مخاطب، این انگیزه را به راوی قصه داده است تا قهرمان این قصه یعنی گنجشک را از روی کارهای ناپسندی که انجام می‌دهد، در ذهن مخاطب خود به‌گونه‌ای تصویر کند که قضاوت نهایی درباره این شخصیت (گنجشک) را به خود مخاطب و شنونده واگذار کند. از سویی دیگر، گنجشک هیچ‌گاه به این مسئله فکر نمی‌کرد که «دست، بالای دست بسیار است» و فقط او نیست که مال مردم را خورده و به اصطلاح، زرنگی کرده باشد؛ چراکه در صحنه دوم و جایی که به چوپان، نان می‌دهد و به‌جای نان از او قوچ را طلب می‌کند، چوپان، نان‌ها را از او می‌گیرد ولی قوچ را به گنجشک نمی‌دهد تا بار دیگر گنجشک، دست به عملی خلاف بزند و قوچ را بدزدد. و در جای دیگر در صحنه عروسی، قوچ دزدیده شده را برای قربانی کردن در پای عروس، می‌دهد و در قبال آن، پلو طلب می‌کند و این بار هم او را ناکام می‌گذارند. این نکته نشان می‌دهد که به‌دست آوردن مال و رزق از طریق نامشروع و ناپسند (دزدیدن)، عاقبتش گریبان‌گیر خود فرد می‌شود. در صحنه‌های گوناگون، گنجشک این کُنش را انجام می‌دهد و واکنش منفی را هم دریافت می‌کند، اما هیچ‌گاه به خود نمی‌آید و فکر نمی‌کند به این‌که چرا در هر مرحله‌ای که پیش می‌رود، سرانجام با

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۳۱
شکست روبه‌رو می‌شود؟! این‌جا همان نقطه‌ای است که گنجشک و امثال آن‌ها به جای تأمل کردن و برگشتن به مسیر درست، دوباره راه خطا را برمی‌گزینند تا سرانجام دچار شکست و ناکامی گردند. در این قصه با نمودهایی از «اشتباه، پُشتِ اشتباه» روبه‌رو هستیم که گذر از هر اشتباه، مسیر را برای اشتباه بعدی رقم می‌زند و هر لحظه نادانی فرد را بیشتر می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

قصه‌های عامیانه، قصه‌هایی است که مخاطب آن‌ها در گذشته اغلب توده‌عامی بوده‌اند که غالباً سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند و به قصه‌نقالان و قصه‌گویان گوش می‌داده‌اند و تحقق آرزوها و امیدهای خود را در آن‌ها می‌دیدند و شاید به همین دلیل، وجه‌تسمیه عامیانه را به این قصه‌ها داده‌اند.
افسانه‌های بختیاری علاوه بر نزدیکی زبانی با افسانه‌های مناطق مرکزی ایران، از شباهت معنایی و ساختاری برخوردارند. به طوری که با انجام تغییراتی اندک در این افسانه‌ها، می‌توان اغلب آن‌ها را به مثل‌هایی قابل فهم برای اغلب شنوندگان و مخاطبان دیگر مناطق تبدیل کرد. این افسانه‌ها با گویشی ساده و نزدیک به زبان فارسی و با تلفیقی از زبان محلی روایت می‌شوند؛ این در حالی است که در بیان دیگر وجوه ادبیات عامه، یعنی زبان‌زدها و ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها و قصه‌ها، پایه اصلی در روایت، گویش منطقه موردنظر است. شکل قصه‌های عامیانه بختیاری، ساده و ابتدایی و زبان آن‌ها روایی است. زبان این‌گونه قصه‌ها نزدیک به گفتار و محاوره عامه مردم و پر از اصطلاح‌ها، لغات و ضرب‌المثل‌های عامیانه است. جملات کوتاه، افتادگی‌های لفظی، حذف‌های معنوی، یکسان بودن شیوه گفتگوی شخصیت‌ها و نبودن فاصله میان روایت و گفتگو از دیگر ویژگی‌های زبانی این افسانه‌هاست. در این افسانه‌های عامیانه، زاویه دید معمولاً سوم شخص مفرد است. اشیاء، شخصیت‌ها و فضا توصیف نمی‌شود، بلکه اعمال قهرمان و سایر شخصیت‌های افسانه روایت می‌شود.

منابع

کتاب‌ها

- اشمیت، رودیگر، (۱۳۸۳)، راهنمای زبان‌های ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، ج ۲، تهران: ققنوس.
- لول ساتن، ل. پ، (۱۳۸۴)، قصه‌های مشدی گلین خانم، به کوشش اولریش مارزلف و دیگران، تهران: سروش.
- پارسی‌نژاد، کامران، (۱۳۷۸)، ساختار و عناصر داستان، تهران: انتشارات حوزه هنری.
- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۷۱)، ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

۱۳۲ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، دوره ۶، شماره ۲، پیاپی ۲۸، تابستان ۱۳۹۹

- حسین‌پور، علی، (۱۳۹۱)، فرهنگ و ادبیات کودکان بختیاری، چاپ اول، شهرکرد: انتشارات نبوشه.

- خدیش، پگاه، (۱۳۷۸)، ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی، تهران: علمی و فرهنگی.

- دقیقیان، ویکتوریا، (۱۳۸۵)، افسانه‌های بختیاری، تهران: نشر روشن.

- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۴)، زبان و ادبیات عامه ایران، تهران: سمت.

- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲)، بحر در کوزه؛ نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، تهران: علمی و فرهنگی.

- سیگر، لیندا، (۱۳۷۴)، خلق شخصیت‌های ماندگار، ترجمه عباس اکبری، تهران: مرکز گسترش سینمای تجربی.

- صالحی، علی، (۱۳۶۹)، ایل بزرگ بختیاری (فرهنگ واژگان بختیاری)، تهران: اطلس.

- طهماسبی، جهان‌بخش، (۱۳۹۱)، اوسانه‌های لردگان، شهرکرد: انتشارات نبوشه.

- عسگری سودجانی، بهمن و همکاران، (۱۳۹۴)، سیمای فرهنگ و طبیعت استان چهارمحال و بختیاری، تهران: انتشارات کریم‌خان زند.

- قنبری‌غدیوی، عباس، (۱۳۹۱)، فولکلور مردم بختیاری، چاپ اول، شهرکرد: انتشارات نبوشه.

- لریمر، د. ل، (۱۳۵۳)، فرهنگ مردم کرمان، ترجمه فریدون وهمن، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- لیموچی، کنایون، (۱۳۸۵)، افسانه‌های مردم بختیاری، تهران: انتشارات پازی‌تیگر.

- مارزلف، اولریش، (۱۳۷۶)، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: سروش.

- محبوب، محمدجعفر، (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران، تهران: نشر چشمه.

- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، عناصر داستانی، تهران: سخن.

- ناتل‌خانلری، پرویز، (۱۳۷۴)، تاریخ زبان فارسی؛ زبان‌ها و گویش‌های ایران، تهران: سمت.

مجلات

- جهازی، ناهید، (۱۳۸۸)، «جنبه‌های نمایشی قصه‌های هفت‌دختران»، مجله فرهنگ مردم ایران، ش ۱۴، صص ۱۹-۲۸.

- رضایی، حمید و ظاهری، ابراهیم، (۱۳۹۴)، «تأثیر جنسیت بر اشعار عامه بختیاری»، مجله فرهنگ و ادبیات عامه، ش ۷، صص ۴۳-۷۱.

- همایی، رضا و همکاران، (۱۳۸۵)، «تأثیر قصه‌گویی بر سازگاری کودکان»، مجله مطالعات روان‌شناختی، دانشگاه الزهراء، تهران، دوره ۵، شماره ۲.

بررسی و تحلیل عناصر داستانی در ... (ص ۱۱۷-۱۳۳) ----- حمزه محمدی ده‌چشمه و همکاران ۱۳۳۰

ج) مصاحبه

- خسروی، ماه‌بی‌بی، فارسان، چهارم‌حال و بختیاری، ۹۵/۶/۱۵.

Analysis of fictional elements in the Bakhtiari imaginative myths (Case Study: Sparrow Tale with Farsani Local Accents)

Hamzeh Mohammadi Dahcheshmeh^{1*}

Hamid Rezaie²

Elham Mahmoudi³

Abstract

Bakhtiari myths are narrated in simple language and it appeared so close to Farsi language, which combined with local one. However, in expressing other aspects of public literature, ie, tongues and proverbs, myths and stories, the main source of narration is the dialect of the area in question. Bakhtiari tales have semantic and structural similarities to linguistic proximity and the legends of the central regions of Iran. Regarding a few changes to these myths, most of them can be converted to a potential source of material for most audiences even in other regions. Apart from the importance of collecting such stories in the field of anthropology, sociology, social history of ethnic groups, etc., in terms of language, the inclusion of syntax, vocabulary and type of pronunciation, they have great importance in the structure of the tales. It is possible to record the syntax, vocabulary and pronunciation of their syllables by preserving and recording the stories. Moreover, in a period, it tends to use the official language to help disappearing dialects; accordingly, in this research one of the local myths of Bakhtiari (Sparrow story) has been collected and translated into Persian accent. Then, considering the descriptive method and content analysis, the story elements in this story have been analyzed. Due to the disappearance of many dialects and the new ones, the purpose of the present research is to preserve the stories and dialect used among them.

Keywords: Oral Literature, Local Legends, Bakhtiari Dialect, Story Elements, Sparrow Tale .

¹.PhD student in Persian language and literature, Kashan University, Kashan, Iran.

* (corresponding author) Email: hamzehm661@gmail.com

². Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran. E-mail: faanid2003@yahoo.com

³. M.A of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran. E-mail: mahmoodi64@gmail.com.